

ای دواى درون خسته دلان
 مرهم سينه شکسته دلان
 مرهمى لطف کن که خسته دلم
 مرحمت کن که بس شکسته دلم
 گرچه من سر به سر گنه کردم
 نامه خویش را سیه کردم
 تو در این نامه سیاه مبین
 کرم خویش بین گناه نبین
 گرچه در خورد آتشم چو شرر
 نظری گره من رسد چه ضرر

کیانوش کجوری
 کارآموز رعد

سنت شکنی باید
 باور نکنم یکدم در وادی شیدای
 کز پیش رقم خورده تقدیر به تنهایی
 سنت شکنی باید، باید که در این باید
 هرکس که نیاساید از مردم غوغایی
 راحت طلبان گویند تقدیر چنین بوده
 هرگز نپذیر این را باید به تلاش آیی
 عمریست بر این باور لبخند به لب دارم
 مادام نخواهد ماند درد و غم دنیایی
 در آتش دیروزت، امروز تو میسوزی
 امروز همه در غم، در حسرت فردایی
 گوید به خدا مولود این مصرع حافظ را
 حکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی

مولود مولوی، کارآموز رعد